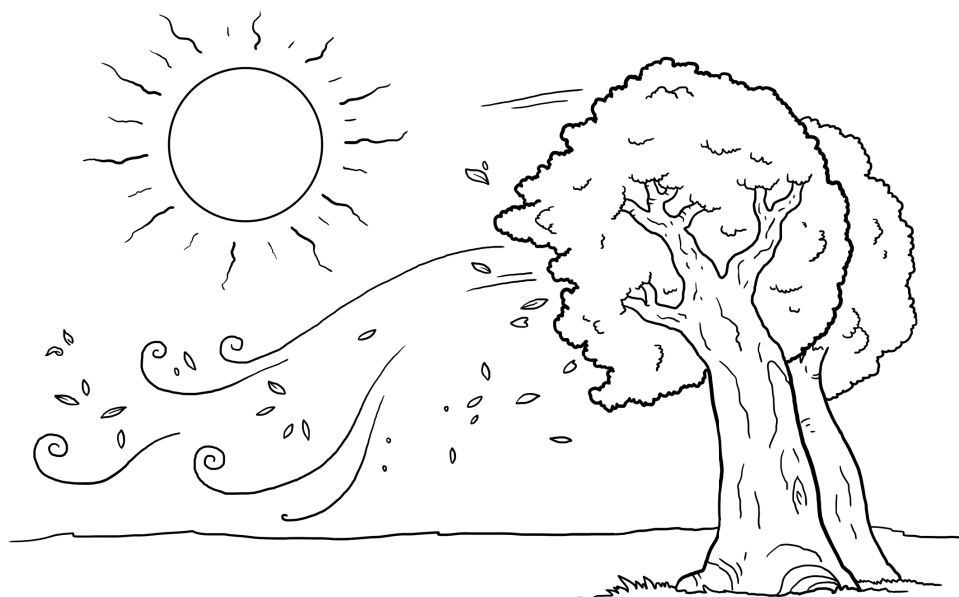




خورشید و باد

باد به خورشید گفت: می خواهم بدانم کدامیک از ما قوی تر هستیم.
بعد گفت که من قوی تر هستم.
خورشید گفت: نه من قوی تر هستم.

یک مرد داشت از جاده می گذشت.
خورشید و باد توافق کردند که قدرت خود را روی آن مرد امتحان کنند.
آن کسی که توانست بالاپوش مرد را از تن او درآورد برنده است.

باد با احتیاط با یک نسیم شروع کرد.
بعد خود را قوی تر کرد و توفان شد.
باد هر چه قوی تر می شد، مرد بالاپوش خود را محکم تر می گرفت.
مرد دکمه یقه ی خود را بست و دست هایش را در جیب هایش فرو برد.
نه، باد باید اعتراف می کرد که برنده نیست.
باد نتوانست بالاپوش را از تن مرد درآورد.

حالا نوبت خورشید بود.
خورشید پرتوهای نوری خود را به زمین فرستاد. زمین گرم تر و گرم تر شد.
مرد گرم شد و شروع به عرق ریختن کرد.
او اول دست هایش را از جیب هایش بیرون کرد.
بعد همه ی دکمه هایش را باز کرد.
در آخر او مجبور شد تا بالاپوش خود را از تن درآورد.
خورشید برنده شد.

اسوپ